



کسانی که نمی‌خواهند بشنوند، نمی‌شنوند

محمد حسین مهدویان در گفت‌وگویی تفصیلی با «ایران» درباره فیلم تازه‌اش می‌گوید که همه دلخوشی‌اش در ساخت «درخت گردو» کارکرد امروزی آن است

گل‌بو فیوفیسی

محمدحسین مهدویان یکی از مصمم‌ترین کارگردان‌های سال‌های اخیر سینمای ایران است. او در اوج دلسردی و بیکاری جمعی تلاش کرده است دست‌کم سالی یک فیلم را به جشنواره و پس از آن به اکران عمومی برساند. اگرچه او کارنامه کاری‌اش را با مستندسازی آغاز کرد ولی در روند رو به جلو آثارش نشان داده است با توجه به داستان و به اقتضای هر پروژه فرم مناسبی را انتخاب می‌کند. با او در حال‌وهوای «درخت گردو» فیلم تازه‌اش صحبت‌های پیرامون او و فیلم‌سازی‌اش در این سال‌ها گفت‌وگو کرده‌ایم.

■ وقتی به کارنامه محمدحسین مهدویان نگاه می‌کنم، قبل از همه، سوژه‌هایش انگار بخش زیادی از راه را رفته است، جایی می‌ایستی و چیزی را از منظری می‌بینی که نه تنها فیلم را، که آن زاویه دید مهجور و پنهان شده هم، از آن خودت می‌شود. بجای زندگی ایستاده‌ای و به جهان با چه دیدی نگاه می‌کنی؟ حتی می‌توانم تصور کنم غم و شادی‌ات هم با آن معسول منداول فرق داشته باشد. انگار اتفاقی افتاده و همه از آن خبر دارند اما وقتی تو تعریفش می‌کنی ماجرای دیگری می‌شود. قضیه چیست؟ نکته جالبی را در مورد انتخاب سوژه اشاره کردی و حتی زاویه دیدی که می‌شود با آن مواجه شد؛ چون گاهی سوژه‌ها خیلی دم دست و جلوی چشم به نظر می‌آیند اما مسأله این است که به آن اندازه و به آن خوبی که باید، درک نشده‌اند. بعضی موضوعات اتفاقاً به خاطر زیاد جلوی چشم بودن و پیدا کردن یک وجه رسانه‌ای – ژورنالیستی شاید به آن اندازه‌ای که باید درک نشده‌اند. همیشه یک تمایزی بین یک اثر هنری و کارکرد رسانه‌ای از یک اثر هنری قائل بودم و هستم بخصوص در مورد هنرهایی مثل سینما که یک وجه رسانه‌ای هم پیدا کرده در دوران جدید. همیشه احساس می‌کنم بعضی موضوعات قربانی این جنبه رسانه‌ای ماجرا می‌شوند؛ برای مثال به این فکر می‌کنم چه قدر ما در طول روز در تلویزیون، ماهواره و اینترنت خبر می‌خوانیم از مردن آدم‌ها؛ مثلاً همین ویروس کرونا. آدم‌هایی را می‌بینیم که مثل برگ خزان روی زمین می‌افتند. چه قدر روی ما تأثیر می‌گذارد واقعاً؟ به اندازه کافی تأثیر نمی‌گذارد. وقتی مرور می‌کنی در ذهن می‌بینی بیشتر کمی تکان دهنده است و در واقع ترسناک تا اینکه تأمل برانگیز باشد و احساسات ما را برای طولانی مدت درگیر کند. آن هم به این دلیل است که باید جریانیتی وجود

رادیکال شدی و عنوان‌های متفاوتی از دوسر طیف بر شانه‌ات چسباندند. این آزاددهنده نبود؟ برایش کاری نکردی؟ نخواستی آدم‌ها را از اشتباه احتمالی در بیاوری؟

اوایل من خیلی سعی کردم توضیح دهم به آدم‌ها که کجا ایستادم و چه می‌کنم اما بعدتر متوجه شدم آدم‌ها وقتی تصمیم‌شان را می‌گیرند و به قضاوتی در مورد هر چیزی می‌رسند لزوماً در پی کشف حقیقت ماجرا نیستند. در واقع به موافقت، مخالفت یا ابراز علاقه کردن راجع به موضوعات و آدم‌ها، موضع خودشان را شفاف می‌کنند. بهانه‌های مختلفی را هم جور می‌دهند. واقعهای را محکوم می‌کنند. از یک چیزی حمایت می‌کنند. می‌خواهند اعلام کنند ما با این نوع حمایت، تأیید یا تکذیب در این دسته‌بندی هستیم. آنها در این بازی‌ها دنبال پیدا کردن خودشان هستند. نه همه آدم‌ها البته ولی خیلی‌ها این گونه‌اند. تو هم نمی‌توانی تشخیص دهی کی دنبال حقیقت ماجراست و کی نیست. بارها راجع به ماجرایبی توضیح می‌دهی و می‌بینی کسانی که نمی‌خواهند بشنوند بزرگی برای ساختن فیلم‌های بیشتر و نمی‌شنوند و فقط انرژی خود آدم تلف می‌شود. من تصمیم گرفتم تمام تمرکز را بگذارم روی کار خودم یعنی سینما در دوران جدید هم همین باشد و علیه روایت‌های رایج باید عمل کند. همین سبیزه‌جویی با روایت‌های رایج به ما کمک می‌کند تا فهم بهتری داشته باشیم از خود موضوعاتی که قربانی این جنس روایت‌ها شده‌اند.

■ با وجود تمام این وسواس‌ها و مراقبت‌ها در شروع همکاری و در چند فیلم بعدی با افراد و مؤسساتی کار کردی که به‌لحاظ رسانه‌ای خیلی مهم به‌همراهی با جریانات هدایت شده و

باشند. برای من از یک جایی به بعد دیگر مهم نبود چون من کارم را انجام می‌دهم و آن ارتباطی که باید بگیرم و آن دامنه‌ای از مردم را که باید با من به گفت‌وگو در بیایند پیدا کرده‌ام و دلم به آن خوش است. اما اینکه آزاددهنده بود یا نه؟ باید بگویم چرا؛ آزاددهنده بود. واقعیت این است که گاهی آنقدر بعضی حرف‌ها غیرمنصفانه و براساس مستندات غلط بود که برای من خیلی تلخ بود ولی احساس نکردم باید بیایم وسط خیابان فریاد بزنم و بگویم شما دارید اشتباه می‌کنید. مثلاً شما می‌دانید که من یک فیلم و اولین کارم، «ایستاده در غبار» را با سازمان اوج کار کردم و بعد از آن سه فیلم دیگر ساختم و این فیلم پنجمین فیلم من است. هنوز آدم‌هایی فکر می‌کنند سازمان اوج تهیه‌کننده تمام فیلم‌های من است و این فضاسازی منفی باعث شده است یک دروغ تبدیل به باور شود برای عده‌ای. اگر کسی از من بپرسد به او می‌گویم که من تنها یک فیلم و همان فیلم اول را با آنها کار کردم نه فیلم دیگری اما خیلی فیلمسازهای دیگر هم کار کردند با آنها. ولی در مورد من این ماجرا خیلی پررنگ‌تر اتفاق افتاده است. فکر هم می‌کنم آدم‌هایی جایی نشستند و این بازی را دوست دارند که این حرف‌ها را گسترش دهند. در نتیجه من خیلی سعی می‌کنم توجه نکنم و کارم را بکنم. مهم این است که من برای هر کاری که انجام می‌دهم برای تک به تک جزئیات آن کار دلایلی برای خودم دارم و تا وقتی که مردم کارهایم را می‌بینند و دوست دارند من راضی‌ام از شرایطی که دارم. وقتی به من بی‌توجهی شود از سمت مردم سعی می‌کنم خودم را تصحیح و مسیر تازه‌ای انتخاب کنم. مثلاً این اتفاقی که در «درخت گردو» افتاده به‌هر حال برای من یک انتخاب بود. برای اینکه روشن‌تر مسیر را ادامه دهم. تکلیفم روشن‌تر باشد وقتی دارم این راه را در سینما می‌روم.

■ خوب برویم سراغ درخت گردو. ما بازیگران کرد در سینمای ایران داریم اما شما به سراغ یک بازیگر بسیار متفاوت برای بازی در چنین نقشی رفته‌اید. انتخاب معادی و در چیدمان میناساداتی و بازیگر نقش مریم از کجا آمد و مهم‌تر از آن حضور مهران مدیری چه قدر انتخاب

بود چه قدر پیشنهاد مصرانه تهیه‌کننده؟ در مورد پیمان معادی؛ ما یک فیلمنامه‌ای داشتیم با یک شخصیت محوری که قرار بود بار مهمی از فیلم را به دوش بکشد. بالطبع حتماً باید سراغ یکی از بهترین بازیگران سینمای ایران می‌رفتیم. گزینه‌هایی داشتیم و فکر کردیم به آنها اما فیلم حرفی دارد که به‌نظرم آمد می‌تواند فراتر از مرزهای ایران باشد. حرفی بود که باید بیرون از ایران هم شنیده می‌شد و غیر از اینکه پیمان بازیگر بسیار خوب و درجه یکی است و توانایی‌ها و قابلیت‌هایش را می‌شناسیم و بارها دیده‌ایم غیر از این به‌لحاظ وجهه بین‌المللی پیمان خیلی بازیگر منحصر به‌فردی است. یعنی شبیه‌اش را نداریم یا خیلی کم داریم. در نتیجه یکی از مهم‌ترین گزینه‌های ما پیمان بود. فیلمنامه را خیلی دوست داشت. با هم گپ زدیم و نقطه‌نظراتش را شنیدیم؛ و البته یکی از نگرانی‌هایم همین زبان کردی بود که هم خودش دوست داشت این چالش را و هم ما استقبال کردیم از آن و مطمئن بودیم بازیگری مثل پیمان از پس آن برمی‌آید و الا ن‌ه ما به شهادت مختلف و بازیگران مختلف صحبت و اتفاق خوبی بود. در مورد نقش دکتر هم باید بگویم نه فقط برای آقای مدیری که در آن مدیری انتخاب کردیم و گفت‌وگویی با تهیه‌کننده آقای احمدی داشتیم. این‌طور نبود که بگویم این انتخاب من است و این انتخاب نوست. ما از اول در جلسات مشترک راجع به نقش‌های مختلف و بازیگران مختلف صحبت کردیم. دلایل مختلفی داشتیم برای انتخاب هر کدام از بازیگران. مثلاً یکی از چالش‌ها این بود که بازیگر شناخته نشده انتخاب کنیم به نفع فضای مستند فیلم؛ یا بازیگر چهره بگذاریم. ولی در نهایت چون فیلم را قرار بود طیف وسیعی از مخاطبان ببینند گزینه دوم را انتخاب کردیم. در این ترکیب آقای مدیری انتخاب خیلی ویژه‌ای بود برای ما؛ در حالی که چند پیشنهاد بازی دیگر هم داشتند در آن زمان، در نهایت محبت کردند و فیلم ما را انتخاب کردند و به نظر من اتفاق خیلی خوبی هم بود برای فیلم.

ادامه در صفحه ۱۴

“

بارها راجع به ماجرایبی توضیح می‌دهی و می‌بینی کسانی که نمی‌خواهند بشنوند

نمی‌شنوند فقط انرژی خود آدم تلف می‌شود. من تصمیم گرفتم تمام تمرکز روی ابگذارم روی کار خودم یعنی فیلمسازی یعنی بعد از مدتی متوجه شدم توضیح دادن در مورد تغییر دادن قضاوت‌هایی که در مورد من یافیلیم‌هایم می‌شود وقت من را می‌گیرد و بخشی از ذهنم را درگیر می‌کند و مانع بزرگی برای ساختن فیلم‌های بیشتر و کارهای بیشتر و کارهای بزرگ‌تر است

پشت نقاب

درباره «درخت گردو» و «آتابای»



خسرو نقیبی

جشنواره را نصف کردم. ۱۴ فیلم از ۲۸ فیلم دیده شد و دوتای آنها روی صندلی می‌خوابیدم. سه‌تا فیلم‌های متوسط یا خوبی بودند (خروج، قصیده گاو سفید و تومان) و باقی غیرقابل تحمل. می‌خواهم از آن دو تجربه اول بنویسم. فیلم‌هایی که مرا با خودشان بردند. حداقل انتظاری که از یک «فیلم بزرگ» می‌رود؛ و جالب اینکه هر دو با اینکه جهان‌های متفاوتی دارند از یک الگو پیروی می‌کنند: برداشتن نقاب از صورت یک مرد و رسیدن به لایه‌های درونی او که سال‌ها کسی نتوانسته به آن نقبی برند.

یک: «درخت گردو»ی محمدحسین مهدویان فیلم انتخاب‌هاست. انتخاب‌های او برای ماندن در یک گذشته موفق، یا ورود به یک حیطه تازه در داستان‌پردازی. انتخاب یک داستان دراماتیک کم‌حجم در تنه، افزودن عناصر و لحظات داستانی به واقعه مستند (مثلاً ببینید زاویه‌دید فیلمساز به لحظه فروریختن آخرین بمب را) و انتخاب بازیگرانی با پیشینه ذهنی برای تماشاگر را، که دائم به او نهیب می‌زنند داری یک روایت داستانی از یک داستان واقعی را می‌بینی؛ و نه یک مستند را. رویکردی کاملاً در تضاد با «آخرین روزهای زمستان» و «ایستاده در غبار» و حتی نخستین «ماجرای نیمروز» که برای مهدویان شهرت سال‌های نخست را به ارمغان آوردند؛ و البته، در ادامه «لاتاری» و «رد خون» که فیلمساز با حفظ ابزار بصری مستندگونه‌اش، درام را در آن پررنگ‌تر می‌کند و بازی گوشه‌های داستانی را. ویژگی مهدویان چه در آن مستندنماهای اولیه و چه در فیلم‌های متأخر همین تسلط بر مورد آخر است: درام.

او می‌داند کجا می‌تواند بقیه مخاطب را بچسبد و کجا او را رها کند. متری برای نشاندن او پای داستانش دارد که در کم‌تر فیلمساز این سال‌ها مشابه آن را دیده‌ام. «درخت گردو» اوج این توان است. نتیجه به بهترین فیلم مهدویان ختم شده؟ شاید. آیا «درخت گردو» دراماتیک‌ترین فیلم اوست؟ قطعاً.

دو: تا جایی‌اواسط «آتابای» گنج می‌زنی که با چه فیلمی سروکار داری؟ چه داستانی را داری دنبال می‌کنی؟ و آیا از این مرد سخت پیش‌برنده داستان باید نفرت داشته باشی یا عاشقت شوی؟ این یکی از معدود تجربه‌های سینمای قصه‌گوست که وقت نظاره بيلات کلی‌اش، به فیلمنامه‌نویس حق می‌دهی که چیزی خیلی بیش از پرده اول را صرف پرداخت شخصیت محوری‌اش کند. آن‌قدر باید سختی و سنگی‌اش را باور کنی که وقتی نرم می‌شود، عذر می‌خواهد، عاشق می‌شود و می‌شکند، پایه‌پایش احساساتی شوی و یکی با مردی که در مدت کوتاهی دیگر آنی نیست که سال‌ها بوده. این جادوی درام است. جادوی شخصیت.

در این مسیر البته که کارگردانی نیکی کریمی، با نماهای بسیار باز‌نظاره‌گرش، با خلوت‌های دونفره‌ای که در قاب‌بندی برای زوج‌های حجازی‌فر- دولتشاهی و حجازی‌فر- عزتی تدارک می‌بیند و مهم‌تر از همه با ساختن «اتمسفر» جهانی تجربه‌نشده، آشنایی‌زدا و داستانی برای تماشاگر، در تکوین آن جادویی که ازش حرف زدم، مؤثر و معتنم است. «آتابای» نه‌تنها به‌طور قطع بهترین فیلم نیکی کریمی است، که باید آن را از بهترین فیلم‌های یک دهه اخیر سینمای ایران دانست.